گزارشی از فعالیت‌های موساد در دوران انقلاب اسلامی

خزنده در تاریکی

■ مظفر شاهدی ■

از همان آغاز، روابط ایران و اسرائیل با مخالفت‌هایی در بین محافل سیاسی-اجتماعی روبه‌رو شد. همزمان با گسترش روابط ۲ دولت در دهه‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۰ خورشیدی، روند مخالفت با نفوذ اسرائیل در ایران، از سوی مخالفان سیاسی حکومت، بویژه روحانیون، افزایش یافت. به همین دلیل روحانیون و گروه‌های مسلمان بیش از سایر گروه‌های سیاسی تحت تعقیب قرار گرفته و از مخالفت با اسرائیل منع شدند. روحانیون و علمای دینی از همان سال‌های پایانی دهه ۱۳۲۰ که تلاش‌هایی برای آغاز روابط غیررسمی سیاسی بین ایران و اسرائیل صورت گرفت، طی اعلامیه‌های متعددی ایجاد هرگونه رابطه با دولت صهیونیستی را محکوم کردند. البته روند مخالفت روحانیون و اسلامگرایان، با نوساناتی چند ادامه یافت. در سال‌های نخست دهه ۴۰، موج جدیدی از مخالفت روحانیون به رهبری امام خمینی(ره) با اسرائیل آغاز شد. در همان حال ساواک و سایر دستگاه‌های امنیتی و انتظامی، روحانیون مخالف حکومت را هشدار می‌دادند که سخنی در مخالفت با اسرائیل و روابط آن با رژیم پهلوی بر زبان نرانند. حساسیت رژیم پهلوی و ساواک نسبت به مخالفت مردم با حضور اسرائیل در ایران در تمام سال‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ کاستی نگرفت تا جایی که حتی مخالفان از به کار بردن واژه‌هایی نظیر «بنی‌اسرائیل» که در قرآن کریم بدان اشارت رفته بود، منع شدند. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای در بخش‌هایی از خاطرات خود در این‌باره چنین اظهار داشته است: «متاسفانه در کشورهای دیگر این فرصت را به مردم نمی‌دهند که اقلاً غصه‌های خودشان را نسبت به این قضایای عظیم امت اسلام بر زبان جاری کنند. شما کشورهای عربی را ببینید چقدر انسان‌هایی هستند که از قضایای مربوط به سازش با دشمن صهیونیستی دل‌شان خون است ولی نمی‌توانند چیزی بگویند، مثل وضع خود ما در دوران رژیم گذشته، که آن روز دل‌های ما خون بود ولی نمی‌توانستیم چیزی بگوییم. بنده یک وقتی در قبل از انقلاب به مناسبت تفسیر آیات مربوط به بنی‌اسرائیل در اوایل سوره بقره، چیزهایی را در جمع دانشجویان گفته بودم. بعد بنده را در یکی از بازداشت‌ها، زیر منگنه و سوال و بازجویی قرار دادند که چرا شما اسم اسرائیل را آوردید؟ چون من از بنی‌اسرائیل صحبت کرده بودم و بحث مربوط به آیات بنی‌اسرائیل بود! گفتند: چرا اسم اسرائیل را آوردید؟! یعنی در آن دوران، کسی که تفسیر قرآن هم می‌کرد حق نداشت از بنی‌اسرائیل یک کلمه بگوید که مبادا به متحد آن رژیم خبیث و خائن [پهلوی] که آن وقت با اسرائیل روابط گرمی داشت برخورد. در خیلی از کشورهای اسلامی امروز هم، مثل همان وضع، حاکم است».[1] مخالفت با اسرائیل محدود به روحانیون و علمای مذهبی نمی‌شد. برخی گروه‌های سیاسی دیگر نیز ضمن انتقاد از سیاست‌های تجاوزکارانه اسرائیل در فلسطین، روابط گسترده این رژیم را با حکومت پهلوی محکوم می‌کردند. علاوه بر مخالفان سیاسی - مذهبی، جو عمومی جامعه نیز نسبت به اسرائیل غیردوستانه و مخالفت‌آمیز می‌نمود. مراقبت‌های شدید ساواک از افراد، مؤسسات و سازمان‌های مختلف «اقتصادی»، «فرهنگی»، «تجاری» اسرائیلی و یهودی در ایران حاکی از جو عمومی غیردوستانه مردم ایران نسبت به اسرائیل بود. نمونه بارز تدابیر شدید امنیتی ساواک در قبال اسرائیلی‌ها هنگام برگزاری بازی‌های آسیایی در تهران و حضور ورزشکاران اسرائیلی در تهران روی داد و ساواک «حدود ۱۰ هزار نفر از دانشجویان و اشخاص مظنون» را بازداشت کرد.[2] با این احوال همزمان با برگزاری مسابقه فوتبال بین تیم ملی ایران و تیم رژیم صهیونیستی که به شکست تیم اسرائیل منجر شد، مردم تهران احساسات ضداسرائیلی آشکاری به نمایش گذاشتند. موساد در مبارزه با مخالفان سیاسی حکومت ایران هم همکاری پیدا و پنهانی با ساواک داشت. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ که با گسترش مخالفت‌های سیاسی- مذهبی، گروه‌های چریکی متعددی نیز به صف مخالفان حکومت پیوستند، موساد در شناسایی و ردیابی مخالفان حکومت نقش قابل اعتنایی داشت.[3] بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت ایران در کشورهای مختلف عربی (بویژه لبنان، سوریه و تا حدی مصر) که با برخی گروه‌های فلسطینی و ضداسرائیلی هم ارتباطاتی داشتند، در همکاری مشترک ساواک و موساد شناسایی شده و تحت تعقیب قرار گرفتند.[4] همزمان با گسترش فعالیت مخالفان سیاسی، موقعیت رژیم پهلوی در داخل و نیز در عرصه‌های بین‌المللی با مشکلاتی مواجه می‌شد و انتقاد از عملکرد حکومت و فشار روزافزون بر مخالفان، به رسانه‌های گروهی جهان، گروه‌های مختلف حقوق بشر و نظایر آن کشیده می‌شد. در این دوره موساد تلاش می‌کرد با بهره‌گیری از رسانه‌ها و مطبوعات تحت کنترل خود چهره‌ای مساعد و موفق از رژیم پهلوی ارائه دهد. روند این همکاری‌ها طی سال‌های نخست دهه ۵۰ گسترش یافت و در دوران ریاست‌جمهوری «جیمی کارتر» که با آغاز حرکت انقلابی مردم ایران همراه بود، سرعت بیشتری گرفت.[5] به‌رغم اقداماتی از این نوع، در سال‌های میانی دهه ۵۰ موقعیت رژیم پهلوی متزلزل‌تر از آن بود که نوشداروهای تبلیغی - رسانه‌ای، حتی در سطح بین‌المللی و جهانی، بتواند بر حیات این محتضر، شفایی بخشد. همگام با گسترش مخالفت‌های سیاسی، موقعیت اسرائیل نیز در ایران مورد تعرض انقلابیون قرار گرفت. در دوران انقلاب، اسرائیل مورد نفرت و کینه انقلابیون بود.[6] موساد تحولات انقلاب ایران را با حساسیت و جدیت پی می‌گرفت و از هر تلاشی در حمایت از رژیم پهلوی فرونمی‌گذاشت. برخلاف سیا که بسیار دیر متوجه شد رژیم پهلوی دیگر قادر به ادامه حیات نخواهد بود، موساد و نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران که ارتباط مستقیمی با ساواک داشت، ماه‌ها قبل از سیا به دولت متبوع خود هشدار داد شاه ایران در برابر مخالفان مدت طولانی دوام نخواهد آورد و سقوط نهایی رژیم پهلوی حتمی خواهد بود.[7] در همان حال اسرائیل از هر فرصتی برای روحیه دادن به شاه و لزوم مقاومت هر چه بیشتر در برابر مخالفان بهره می‌برد. از جمله «اسحاق رابین» نخست‌وزیر وقت اسرائیل که در آن هنگام مذاکرات صلح با مصر را دنبال می‌کرد، طی روزهای ۲۵ و ۲۶ شهریور ۵۷ با ارسال پیام‌هایی برای شاه ایران، ضمن ابراز تأسف از رخدادهای جاری تأکید کرد از هر تلاشی برای دفاع از حکومت او بهره خواهد برد. همزمان با گسترش حرکت انقلابی مردم ایران، موساد نیز بر فعالیت خود در ایران افزود. نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران بیش از پیش اقدامات و سیاست‌هایش را با موساد و ساواک هماهنگ می‌کرد تا بلکه جهت کنترل ناآرامی‌های سیاسی راهی بیابد. همچنین موساد به تقویت هرچه بیشتر بنیه «دفاعی»، «آموزشی»، «تهاجمی» و «اطلاعاتی» ساواک می‌پرداخت تا در مقابله با انقلابیون و مخالفان شاه، کارآمدتر از گذشته عمل کند.[8] موساد، همچنین در تلاش بود تا مخالفان رژیم پهلوی را در کشورهای مختلف عربی تحت کنترل درآورد و جاسوسان مشترک بیشتری را نیز به کشورهای عربی اعزام کرد. موساد آمادگی داشت تمام امکانات و توانایی بالقوه و بالفعل خود را در حمایت از رژیم پهلوی به کار گیرد تا بلکه برای نجات نهایی شاه از سقوط حتمی، راهی پیدا شود.[9] چنانکه موساد و مجموعه تصمیم‌گیرندگان اسرائیل به‌درستی درک کرده بودند، سقوط شاه ضربه جبران‌ناپذیری بر منافع اسرائیل در ایران و خاورمیانه وارد کرده، موضع آن را در برابر کشورهای عربی و مسلمانان تضعیف می‌ساخت.[10] تنفر از اسرائیل و موساد در میان مخالفان حکومت پهلوی در دوران انقلاب اسلامی، هنگامی بیش از پیش غلیان یافت که شایع شد مأموران موساد در ایران، روی تظاهرکنندگان مخالف حکومت آتش گشوده و در سرکوب مستقیم مردم ایران، همدست ساواک و سایر مراجع انتظامی و نظامی رژیم پهلوی شده‌اند تا جایی که همان زمان «اسرائیلیان به جلاد خلق ایران شهرت پیدا کردند».[11] ۳۰ مهر ۵۷ هم برخی خبرگزاری‌ها از قول مخالفان حکومت پهلوی در خارج از کشور، خبر دست داشتن مأموران موساد در کشتارهای دوران انقلاب را منتشر کردند: در همین شرایط، امروز کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (فدراسیون آلمان) با صدور اعلامیه‌ای، یک بار دیگر خواهان توجه بیشتر افکار عمومی به اوضاع ایران شد. در این اعلامیه گفته شده تعداد شهدای حوادث هفته‌های اخیر ایران ۵۰۰ تا هزار نفر است و دولت [ایران] با کمک دولت‌های امپریالیستی نظیر آمریکا و نیز دخالت دادن سربازان اسرائیلی در کشتار تظاهرکنندگان، روی واقعیت حوادث ایران و قیام مردم سرپوش گذاشته است. کنفدراسیون بار دیگر ساواک را مسؤول کشتار «سینما رکس» آبادان خواند و وسایل ارتباط جمعی آلمان را متهم کرد تحت تأثیر تبلیغات دستگاه‌های وابسته به ایران هستند.[12] به رغم تمام این احوال، حرکت مردم مسلمان ایران که توسط امام خمینی(ره) رهبری می‌شد، توفنده‌تر از آن بود که حامیان خارجی شاه و از جمله موساد و اسرائیل بتوانند در روند پیروزی آن مانعی ایجاد کنند. آخرین اقدامی که گفته شده موساد برای جلوگیری از سقوط نهایی شاه ایران درصدد انجام آن بود، مشارکت در کودتای ارتش شاه و ترور امام خمینی(ره) در پاریس بود. «مصطفی الموتی» از قول «ری بن مناشه» از مأموران عالی‌رتبه موساد در این باره چنین نوشته است: آوریل سال ۱۹۷۸ رؤسای من نظریاتم را درباره رویدادهای ایران و انقلاب قریب‌الوقوع آن کشور پذیرفتند. در کنفرانسی که نمایندگان سیا نیز در آن شرکت داشتند، یکی از تحلیلگران آمریکا (عضو سیا) نظر مرا بی‌اساس خواند و مدعی شد آنچه در ایران می‌گذرد سر و صدای بچگانه‌ای است که بزودی آرام خواهد شد. دسامبر سال ۱۹۷۸ طرحی از طرف «رافی ایتان» مشاور امور ضدتروریستی نخست‌وزیر اسرائیل تهیه شد که خمینی در پاریس ترور شود. سیا نیز موافقت خود را اعلام داشت تا یک تیم تروریستی اسرائیل به پاریس برود و خمینی را ترور کرده، بازگردد. برای حمله به اقامتگاه خمینی در نوفل‌لوشاتو و مصدوم کردن خمینی تیم کماندویی سرهنگ «آصف هفتز» (Assef Heftez) رئیس گارد ویژه پلیس ضدتروریسم اسرائیل در نظر گرفته شده بود. بدیهی است این تیم قادر بود مأموریتی را که بر عهده‌اش قرار می‌گرفت با موفقیت اجرا کند و بدون برخورد با اشکال و مانعی به اسرائیل بازگردد. ولی موانع اجرای طرح جای دیگری بود. «اوری لوبرانی» (Uri Lubrani) نماینده سیاسی اسرائیل در ایران مأموریت یافت موضوع را با شاه در میان بگذارد. شاه بی‌تأمل مخالفت کرد. او می‌پنداشت بدون نیاز به چنین اقدامی او قادر خواهد بود بر بحران غلبه کند. لوبرانی پس از ملاقات شاه به سازمان اطلاعات اسرائیل اطلاع داد نه شاه دیگر می‌تواند در قدرت باقی بماند و نه ژنرال‌ها قادر به کودتا هستند. کشور عملاً در اختیار رهبران مذهبی قرار گرفته است...[13] با سقوط رژیم پهلوی فصل نهایی همکاری‌های مشترک موساد و ساواک پایان یافت و برخی افسران و مدیران بلندپایه و ارشد ساواک هم به اسرائیل پناهنده شدند.

پی‌نوشت

۱- مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۷۰ خاطره و حکایت (از زبان رهبر معظم انقلاب اسلامی)، ج یک، تهران، ۱۳۷۴، صص ۵۴ـ۵۳

۲- ویلیام سالیوان و آنتونی پارسونز، خاطرات ۲ سفیر، ترجمه محمود طلوعی، چ یک، تهران، علم، ۱۳۷۲، ص ۲۷۲

۳- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج۱۱، چ یک، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۵، صص ۹۳ ـ۸۹

۴- محمد حسنین‌هیکل، ایران؛ روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، چ ۴، تهران، الهام، ۱۳۶۶، صص ۱۳۴ـ۱۳۲

۵- اسدالله علم، یادداشت‌های علم، ج۲، به کوشش علینقی عالیخانی، چ۱، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۷، صص ۷۰۸ و ۷۵۰- ۷۴۹

۶- کریستین دلانوا، ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چ یک، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۲۳۵ـ۲۳۴

۷- مایکل لدین، هزیمت یا شکست رسوای آمریکا، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، چ یک، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، صص ۱۷۳ـ۱۷۰

۸- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۱۱، صص ۱۰-۳

۹- تقی نجاری‌راد، همکاری ساواک و موساد، چ ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۲۸۲ـ۲۷۳

۱۰- جهانگیر آموزگار، فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان، چ یک، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵، ص ۲۰۵

۱۱- کریستین دلانوا، ص ۲۳۵

۱۲- روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، چ یک، تهران، حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۴۶

۱۳- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، ج ۱۶، چ ۱، لندن، پکا، ۱۳۷۳ش/۱۹۹۵م، صص ۱۱۷ـ ۱۱۶.

■ ■ ■

مناقشه قره‌باغ؛ نقطه تاریک ژئوپلیتیک منطقه قفقاز

منطقه قفقاز به دلیل اهمیت استراتژیکی و وجود منابع غنی همواره از زمان‌های بسیار دور تاکنون به‌عنوان یک واحد ژئوپلیتیکی کم‌نظیر در دنیا مطرح است. به‌طور اعم حساسیت‌های منطقه به‌عنوان کانون توجه طمع‌کارانه به همراه مشکلاتی که از نظر ساختار قومیت‌های گوناگون وجود داشته سبب شده است که در منطقه نوعی تنش و عدم ثبات وجود داشته باشد. پراکندگی نژادی، گرایش‌های جدایی‌خواهانه، تنش‌های قومی و مذهبی، نابسامانی‌های مرزی، نگرانی‌های زیست‌محیطی، تفاوت دیدگاه‌های حقوقی پیرامون ساختار دریای خزر و تقابل سیاسی بین بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هریک به‌نوعی ثبات سیاسی و امنیتی، منطقه قفقاز جنوبی را با چالش‌های بزرگ روبه‌رو کرد. بحران قره‌باغ از جمله بحران‌های منحصربه‌فردی است که در حال حاضر در بعد منطقه‌ای و فراملی، ماهیت کاملاً ژئوپلیتیکی به خود گرفته است. بحران ژئوپلیتیکی از منازعه و کشمکش کشورها و گروه‌های متشکل سیاسی یا بازیگران سیاسی بر سر کنترل و تصرف یک یا چند ارزش و عوامل جغرافیایی شکل می‌گیرد. معمولاً بحران ژئوپلیتیکی از پایداری و تداوم نسبی برخوردار است و به‌سادگی قابل حل‌وفصل نیست، زیرا موضوع بحران و کشمکش، ارزش‌های جغرافیایی است که در زمره منافع ملی و جمعی محسوب می‌شوند، به‌گونه‌ای که آحاد ملت یا گروه متشکل انسانی از آنها درک منفعت جمعی و ملی دارند بنابراین قابل چشم‌پوشی نیستند و مصالحه درباره آنها به‌سختی انجام می‌پذیرد. طی ۱۶ سال گذشته چند تحول عمده در صحنه بین‌الملل رخ‌داده که مهم‌ترین آنها تغییرات وسیع در شوروی بوده و مناقشه قره‌باغ نیز قدیمی‌ترین منازعه منطقه‌ای در فضای پس از سقوط شوروی سابق است. موقعیت ژئوپلیتیکی قره‌باغ و شرایط حال حاضر آن تمام حکومت‌های پیرامونی را به‌نوعی تحت تأثیر خود قرار داده است.

■ **رجوعی تاریخی**

ارمنستان با ۲۹۸۰۰ کیلومترمربع مساحت، در جنوب غربی منطقه قفقاز و باکمی فاصله از سواحل جنوب شرقی دریای سیاه واقع‌شده و همچون کمربندی بین مرزهای ایران از یکسو و جمهوری آذربایجان و گرجستان از سوی دیگر گسترده شده است. ارامنه به‌عنوان یک ملت دارای ریشه‌ای کهن در تاریخ هستند اما از سال ۱۳۷۵ م تا ۱۹۱۸ م از داشتن دولت مستقل محروم بوده‌اند و همواره از ارامنه به‌عنوان «دیاسپورا» یادشده است. آنان در طول تاریخ فراگرفته‌اند که چگونه وحدت قومی خود را از امپراتوری‌های بزرگ چند قومیتی همچون عثمانی و ایران و نیز در طول حکومت‌های شوروی و روسیه حفظ کنند. بخش زیادی از قلمرو کهن و باستانی ارمنی‌ها همچون آناتولی شرقی و قره‌باغ جزیی از قلمرو کنونی ارمنستان به‌حساب می‌آید. در باب ویژه بودن فرهنگ و مذهب در ارمنستان به گفته آلا میروزیان ارمنی‌ها را نه می‌توان ملتی شرقی دانست و نه غربی. در زمینه مذهب و ادبیات با اروپاییان تاریخ مشترک دارند و مذهب و کلیسای آنان هنوز در زندگی اجتماعی و نهادهای حکومتی نقش مهمی دارد. همچنین از لحاظ قومی از انسجام جدی برخوردارند و تنها کشوری در جنوب قفقاز هستند که درگیری داخلی و قومی ندارند. در اوایل قرن بیستم زوال اقتصادی و سیاسی امپراتوری عثمانی همراه بود با بیداری فرهنگی ارمنی‌هایی که در راستای استقلال خود می‌کوشیدند. بیداری فرهنگی ارامنه خواست استقلال‌طلبی آنان را تشدید می‌کرد اما برخورد امپراتوری عثمانی با این بیداری و خواست استقلال‌طلبی شدید بود. ارامنه معتقدند در جریان سرکوب خواست استقلال‌طلبی آنان توسط عثمانی‌ها جمعیت زیادی از آنان از بین رفته است. ترس از محاصره تاریخی در یکصد سال گذشته تأثیری خاص بر ذهنیت ارامنه گذارده و روانشناسی منحصربه‌فردی در آنها ایجاد کرده است. سرکوب دوران عثمانی بویژه قتل‌عام و تبعیدهای اجباری در سال ۱۹۱۵ که توسط ترک‌ها به عمل آمد در کل تاریخ ارمنستان بویژه تاریخ معاصر آن، اثری جدی گذاشته است و به‌نوعی به وحشت و درون‌نگری در اذهان ارامنه دامن زده است. به دلیل آنکه ارامنه، جمهوری آذربایجان را متحد ترک‌ها می‌دانند با کوچک‌ترین درگیری در قره‌باغ خاطرات کشتار سال ۱۹۱۵ در اذهان آنان زنده می‌شود و در حقیقت برای آنان عکس‌العمل به آذری‌ها عکس‌العمل به ترک‌ها به‌حساب می‌آید. ثبات منطقه قفقاز قبل از فروپاشی شوروی به هم خورد و برخی صاحبنظران معتقدند تحولات قفقاز در سرعت بخشیدن به فروپاشی شوروی مؤثر بود. نخستین اقدام برای جدایی‌طلبی، پیش از فروپاشی در دوران زمامداری گورباچف در قفقاز جنوبی و سپس قفقاز شمالی اتفاق افتاد. در سال ۱۹۸۹ درگیری‌های قومی از آبخازستان شروع شد. جایی که اقلیتی ۱۸ درصدی از آبخازهای جمهوری خودمختار آبخازستان، خواهان جدایی از گرجستان و پیوستن به روسیه شدند. در همین سال، جدایی‌طلبان اوستیای جنوبی نیز خواهان جدایی از گرجستان و پیوستن به روسیه شدند. در سال ۱۹۹۱ جمعیت تقریباً ۱۵۰ هزار نفری ارامنه قره‌باغ کوهستانی در آذربایجان اعلام جمهوری و خودمختاری کردند که این استقلال‌طلبی منجر به جنگی خونین میان آذربایجان و ارمنستان شد. در دوره شوروی مرزهای بین جمهوری‌ها و واحدهای سیاسی و اداری قفقاز، عمدتاً بر مبنای قلمروهای قومی و نژادی ترسیم‌شده بود. برخلاف کشورهای مستعمراتی آفریقا که پس از استقلال همان مرزهای دوران استعماری را پذیرفته و درگیری‌های مرزی را به حداقل رساندند، در قفقاز پس از فروپاشی شوروی، مرزها یکی از علل تنش بین واحدها بود.

■ **واکاوی اتفاقات اخیر در قره‌باغ**

طی روزهای گذشته دولت آذربایجان از کشته‌شدن چندین نظامی این کشور در جریان درگیری‌های مرزی با ارمنستان در منطقه قره‌باغ خبر داده است و بنا بر اعلام وزارت دفاع آذربایجان، دست‌کم ۱۲ سرباز ارتش این کشور در این درگیری‌ها کشته شده‌اند. باکو همچنین ادعای شبه‌نظامیان مستقر در قره‌باغ مبنی بر ساقط شدن یک فروند بالگرد ۲۴-Mi ارتش آذربایجان را هم تایید کرده است. آذربایجان می‌گوید این بالگرد بر فراز قره‌باغ هدف حمله ارتش ارمنستان قرارگرفته است. آذربایجان همچنین ادعا کرده است نیروهای این کشور «۲ تپه راهبردی و یک روستا» را در قره‌باغ به کنترل خود درآورده‌اند. نکته‌ای که در حال حاضر قابل توجه است اینکه بعد از گذشت ۲ دهه از شروع مناقشه قره‌باغ بین جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان و به‌رغم پیگیری این موضوع از سوی نهادها و کشورهای مختلف از جمله گروه مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپا و طرح آن در نشست‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، هنوز یک راه‌حل مناسب درباره این بحران ارائه نشده است. بنابراین هیچ اجماعی بر سر یک راهبرد مشخص برای حل این بحران ژئوپلیتیکی از سوی طرفین مناقشه و کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دخیل در آن، شکل نگرفته است. اما آنچه بر اهمیت این موضوع می‌افزاید اینکه با توجه به ماهیت بحران‌های ژئوپلیتیکی، بحران قره‌باغ به‌رغم اینکه در حد منطقه‌ای هست ولی به‌صورت فزاینده‌ای پتانسیل تبدیل‌شدن به یک بحران جهانی را دارد، طوری که جمهوری آذربایجان با کسب قدرت مالی از محل فروش نفت صادراتی و تقویت بنیه دفاعی خود در سال‌های اخیر، در پی تغییر موازنه قوا و تهدید ارمنستان به حل مساله از طریق نظامی در صورت نرسیدن به توافق نهایی است. در حقیقت در شرایط کنونی که آتش جنگ دوباره شعله‌ور شده است ثباتی که اگر به باور بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران مسائل سیاسی و منطقه‌ای شکننده بود، برهم زده شود و دولت‌های منطقه را به هواداری ازیک‌طرف و حتی درگیری مستقیم در جنگ رهنمون کند، در آن صورت تبعات ژئوپلیتیکی بحران قره‌باغ کاملاً فرا منطقه‌ای خواهد بود. موضوع قره‌باغ به سیاه‌چاله‌ای ژئوپلیتیکی تبدیل‌شده که در آن منافع ملی - راهبردی متفاوت و حتی کاملاً متناقض بازیگران بحران را درهم فروبرده است، طوری که هر آن احتمال می‌رود انفجاری آتشفشانی از دل این بحران، کل منطقه را با بی‌ثباتی و ناامنی همراه کند. این‌طور پیش‌بینی می‌شود ایالات متحده آمریکا، روسیه و ترکیه از جمله بازیگران کلیدی بحران قره‌باغ هستند که برحسب تعریف جهانی از منافع راهبردی خود، وارد روند میانجی‌گری در روند حل مسالمت‌آمیز بحران قره‌باغ شده و خواهند شد. سناریویی که از بحران قره‌باغ و ورود بازیگران فرامنطقه‌ای به این مناقشه قابل‌بررسی است اینکه راهبرد آمریکا در دخالت در مساله قره‌باغ چه خواهد بود؟ باید اذعان کرد فلسفه این امر در آن است که آمریکا در رقابت با روسیه و حتی اروپا مایل است که نفوذ دائمی خود را در حوزه قفقاز جنوبی تثبیت کند. این موضوع در ۲ سیاست کلان واشنگتن ریشه دارد؛ اول سیاست نفوذ در نقاط کلیدی جهان- مثل قره‌باغ که برحسب موقعیت ژئوپلیتیکی خود به محل رقابت‌های ژئواستراتژیکی تبدیل‌شده است- برای حفظ منافع ملی آمریکا و دوم سیاست تأمین منابع انرژی.

اشاره

خداقوت به اخلالگران جامعه مدنی در «زیر پوست شهر»

وحید شورابی: سکولارها می‌گویند: «زیر پوست شهر» اتفاقاتی در جریان است...

آینده جمهوری اسلامی را این اتفاقات رقم خواهد زد...

در «زیر پوست شهر» شهروندان به دنبال «آزادیخواهی» و «جامعه مدنی» هستند...

می‌گویم: «زیر پوست شهر» را نمی‌دانم...

اما می‌دانم آینده جمهوری اسلامی هم‌اکنون «زیر مغز استخوان روستا» در حال رقم خوردن است...

اردوهای جهادی مصداق بارز خدمت‌رسانی و محرومیت‌زدایی از پابرهنه‌هاست...

اصلا انقلاب برای پابرهنه‌هاست...

شهر را با انقلاب چه کار؟!

به قول استاد رحیم پورازغدی: «اردوهای جهادی به اعتقاد سکولارها باعث اخلال در جامعه مدنی می‌شود!»

پس سکولارها «زیر پوست شهر» به دنبال جامعه مدنی باشند. جهادگران در روستاها و مناطق محروم «زیر مغز استخوان روستا» جامعه مدنی‌شان را با اخلال مواجه خواهند کرد. خداقوت به هزاران نفری که اسفندماه ۹۴ و ایام عید، جهادگونه در «جامعه مدنی» سکولارها اخلال ایجاد کردند تا نشان دهند جامعه مدنی ایرانی از نوع «مدینه‌النبی» است.

در جامعه مدنی از نوع «مدینه‌النبی» خدمت‌رسانی به محرومان در راس امور قرار دارد. خداقوت به دانشجویان جهادی که در ایام تعطیلات، درس جامعه مدنی را در روستاهای دورافتاده‌ای تمرین کردند که پای عباشکلاتی‌ها در زمانی که رئیس‌جمهور بودند یک‌بار هم به آنجا نرسیده بود. خداقوت به کسانی که اقتصاد مقاومتی را در «زیر پوست شهر کیش» با سخنرانی شعار ندادند. از دیدگاه تقی‌زاده‌های دوران [«محمود سریع‌القلم» و «حسین بشیریه» را می‌گویم]، توسعه اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه تکلیف مقوله‌های «زیر پوست شهری» همچون «جامعه مدنی»، «آزادی» و... حل شود تا جامعه ایرانی از «سنت» رهایی یافته و به «مدرنیسم» برسد! آنگاه نقطه شروع توسعه همه‌جانبه خواهد بود.

این افاضات، آدم را یاد حرف جامعه‌شناسان غربی و مترجمان داخلی آنها در دوران قبل از انقلاب اسلامی می‌اندازد که می‌گفتند: «انقلاب دینی در عصر مدرن، محال است». حضرت امام(ره) بهشان اثبات کردند ما این کار را انجام می‌دهیم تا ببینید محال نیست...

به این فکر می‌کردم که اگر دولت تدبیر و امید به جای پرداختن به تئوری‌های افرادی همچون سریع‌القلم، کمی اقدام و عمل در ساختن کشور را از این گروه‌های جهادی یاد بگیرد و علاوه بر یاد گرفتن، از ظرفیت هزاران گروه جهادی در سراسر کشور برای جامه عمل پوشاندن به شعار سال استفاده کند، چه تحول عظیمی رخ خواهد داد؟

دولت تدبیر و امید قبل از اقدام و عمل باید سیستم خود را از ویندوزی که امثال سریع‌القلم‌ها روی آن نصب کرده‌اند پاک کند زیرا در سیستم عامل این افراد، «ایرانی، یک لولهنگ [آفتابه] هم نمی‌تواند بسازد!» یا «ما به جز آبگوشت بزباش و قرمه سبزی در هیچ تکنولوژی‌ای برتری نداریم». نتیجه تفکر همین تقی‌زاده‌های دوران است که کار برخی سیاستمداران ما را به جایی رسانده است که می‌گویند: «آمریکا با یک بمب می‌تواند کل سیستم دفاعی ما را از کار بیندازد» تا وزارت دفاع مجبور شود یک تور آشنایی با دستاوردهای دفاعی برایشان بگذارد یا این جمله مضحک: «دنیای فردا دنیای گفتمان‌هاست، نه موشک‌ها!» یک تور هم برای آشنایی با خدمات جهادگران در مناطق محروم باید بگذارند تا عده‌ای بفهمند برای اقدام و عمل در اقتصاد نباید ایام عید را در کاخ سعدآباد نشست تا مانند سلاطین و خسروان، مسؤولان برای تبریک عید به محضرمان شرفیاب شوند و از کاخ فرمان اقتصادی به رئیس‌جمهور تحت امرمان که به لطف ما آرای ۳ درصدی‌اش به بالای ۵۰ درصد رسیده، صادر کنیم! خداقوت به هزاران گروه جهادی که نشان دادند نسل سوم و چهارم انقلاب برای پیشرفت کشور منتظر مسابقه مصرف‌گرایی و اشرافی‌گری نمی‌ماند تا مردم با مصرف بیشتر باعث رونق تولید شوند! بچه‌های جهادی به فضل خدا در حال زنده کردن خاطرات خوش ملت از خدمات جهاد سازندگی در دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ هستند. جهاد سازندگی‌ای که «کارگزاران سازندگی» آن را به خاطر خدمات زیاد آن، در دهه ۷۰ منحل کردند و با وزارت کشاورزی ادغام کردند تا امروز بعد از ۳۷ سال واردکننده میوه باشیم و نه جهاد داشته باشیم، نه کشاورزی!

خداقوت به خادمین مستضعفین...

پی نوشت

- در اینجا شهر، نماد طبقه مرفه و بی‌درد و روستا نماد مستضعفین است. منظور شهرنشینان نیست!